

An Analysis of the Political Contexts of the Takfir of Shi'ism in Some Deobandi Works

 **Anvar Bameri** / Graduate in the fourth level of Islamic theology, Qom Seminary, Iran,
anvarbameri320@gmail.com

Abdolvahid Bameri / Assistant Professor, University of Sistan and Baluchestan, Iran
bameri.1399@staff.usb.ac.ir

Mahdi Farmanian / Professor, Department of Islamic Denominations, University of Religions and Islamic
Denominations, Qom, Iran
m.farmanian@chmail.ir

Received: 2025/10/21 - **Accepted:** 2026/01/11

Abstract

The phenomenon of Takfir of Shi'ism in some contemporary Deobandi works is considered one of the important sectarian challenges in the Islamic world. The main issue of this research is to explain why and how the Deobandi discourse transitioned from a cautious approach in excommunicating the people of the Qiblah to issuing takfiri rulings against the Shiites. Using a descriptive-analytical method and relying on the content analysis of original Deobandi sources, including the works of the founders of this school, and the writings and fatwas of later radicals, this research was conducted. The findings have shown that the early Deoband scholars adhered to the principle of "caution in declaring the people of the Qiblah as infidels" and did not consider Shia to be outside of Islam. On the contrary, in recent works, the Takfiri discourse has been strengthened in parallel with contemporary political developments, such as the rise of Shia power in the Safavid era, the political reinterpretation of the fall of the Abbasid Caliphate, and especially the geopolitical consequences of the victory of the Islamic Revolution in Iran. The results of the research have shown that at this stage, "takfir" has acquired a political-identity function and has become a tool for curbing Shiite political influence, weakening the discourse of Islamic unity, and eliminating competitors in the power structure, especially in Pakistan.

Keywords: political takfir, Shia, Deobandi, unity, taqiyya.

واکاوی زمینه‌های سیاسی تکفیر شیعه در برخی از آثار دیوبندیه

anvarbameri320@gmail.com

bameri.1399@staff.usb.ac.ir

m.farmanian@chmail.ir

انور بامری  / دانش‌آموخته سطح چهار کلام اسلامی، حوزه علمیه قم، ایران

عبدالواحد بامری / استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان، ایران

مهدی فرمانیان / استاد گروه مذاهب اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی، قم، ایران

دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۹ - پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۲۱

چکیده

پدیده تکفیر شیعه در برخی آثار دیوبندیّه معاصر، از جمله چالش‌های مهم فرقه‌ای در جهان اسلام به‌شمار می‌آید. مسئله اصلی این پژوهش تبیین چرایی و چگونگی گذار گفتمان دیوبندیّه از رویکرد احتیاط‌آمیز در تکفیر اهل قبله به صدور احکام تکفیری علیه شیعه است. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با اتکا به تحلیل محتوای منابع اصیل دیوبندیّه، شامل آثار بنیان‌گذاران این مکتب، نوشته‌ها و فتاوای متأخران رادیکال، انجام شده است. یافته‌ها نشان داده است که متقدمان دیوبند به اصل «احتیاط در تکفیر اهل قبله» پایبند بودند و شیعه را خارج از اسلام نمی‌دانستند. در مقابل، در آثار متأخر، هم‌زمان با تحولات سیاسی معاصر، نظیر قدرت‌یابی شیعه در عصر صفوی، بازخوانی سیاسی سقوط خلافت عباسی و به‌ویژه پیامدهای ژئوپلیتیک پیروزی انقلاب اسلامی ایران، گفتمان تکفیری تقویت شده است. نتایج پژوهش نشان داده است که در این مرحله، «تکفیر» کارکردی سیاسی - هویتی یافته و به ابزاری برای مهار نفوذ سیاسی شیعه، تضعیف گفتمان وحدت اسلامی و حذف رقیب در ساختار قدرت، به‌ویژه در پاکستان، تبدیل شده است.

کلیدواژه‌ها: تکفیر سیاسی، شیعه، دیوبندیّه، وحدت، تقیه.

مقدمه

یکی از ارکان مهم در ساختار معرفتی زیست‌جهان اسلام، اصل برادری ایمانی مسلمانان است که بر پایه اشتراکات کلامی، فقهی و اخلاقی شکل می‌گیرد. آموزه‌های قرآن و سنت معتبر نبوی بر ضرورت پرهیز از تفرقه، پاسداشت حرمت مسلمانان و حفظ یکپارچگی امت تأکید می‌ورزند. بررسی تاریخی سیر تطور تمدن اسلامی نیز مؤید آن است که انسجام درون‌دینی و تمرکز بر اصول مشترک، زمینه‌ساز شکوفایی علمی، اقتدار سیاسی و عزت تمدنی مسلمانان بوده است (کفاش و همکاران، ۱۴۰۳، ص ۱۵).

با وجود این، در بستر تحولات اجتماعی، سیاسی و فرقه‌ای جهان اسلام، گاه جریان‌هایی سر برآورده‌اند که با بهره‌گیری ابزاری از مفهوم «تکفیر»، مسیر انتقاد و مرزبندی حداکثری را در پیش گرفته‌اند. از جمله این جریان‌ها، مکتب فکری دیوبندیه است که در آثار طیفی از نویسندگان آن، شیعه امامیه به‌صراحت یا تلویح مورد حکم به کفر قرار گرفته است. اگرچه این حکم‌ها در ظاهر به استنادات کلامی و نقلی متکی‌اند، اما این آثار نشان می‌دهند که در ورای این مواضع، زمینه‌های سیاسی مؤثری نهفته است. مفهوم «تکفیر» در گفتمان این دسته از دیوبندیه، واجد کارکردی سیاسی شده و از ابزارهای هویتی برای تمایزبخشی و ایجاد مرزهای ایدئولوژیک بهره گرفته است. از این‌رو این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد کتابخانه‌ای درصدد پاسخ به این پرسش است که زمینه‌های سیاسی تکفیر شیعه در آثار دیوبندیه چیست؟

مسئله تکفیر شیعه در آثار دیوبندیه، پیش‌تر در برخی پژوهش‌ها مورد توجه قرار گرفته است. آثاری چون مقاله «تکفیر از دیدگاه بزرگان دیوبند»، نوشته میثم صفری، که در پژوهش‌نامه نقد وهابیت، سراج منیر، سال چهارم، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۹۳ به چاپ رسیده و مقاله «تکفیر اهل قبله در اندیشه علمای دیوبند»، نوشته محمدطاهر رفیعی، که در همایش جریان‌های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلامی در ۱۳۹۳ منتشر شده است. این پژوهش‌ها معیار تکفیر نزد دیوبندیه را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که دیوبندی‌ها کسی را کافر می‌دانند که ضروری دین را انکار کند. نویسنده مقاله اخیر به این نکته نیز اشاره می‌کند در برخی موارد، بعضی از پیروان دیوبند ممکن است در تعیین مصداق‌های کفر، از مبانی اصلی این مکتب فاصله گرفته و مسائلی را دخالت داده‌اند که لزوماً از ضروریات دین نیست. نوشته دیگر، مقاله «مبانی فکری ضدیت طالبانیسم پاکستان با شیعیان»، نوشته دکتر احمد رشیدی و دکتر صفی‌الله شاه‌قلعه است که در فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام در شهریور ۱۳۹۱ به چاپ رسیده است. این پژوهش به بررسی ریشه‌های رشد طالبان در پاکستان و دلایل خصومت این گروه با شیعیان می‌پردازد. نویسندگان این مقاله عوامل اجتماعی، دولت پاکستان، دولت عربستان و جریان وهابیت را از مهم‌ترین عوامل مؤثر در شکل‌گیری تفکر ضدشیعی و تکفیر شیعیان در بین طالبان پاکستان معرفی کرده‌اند.

با این حال، پژوهشی که با اتکا به منابع اصلی و تحلیل محتوا به صورت نظام‌مند و تحلیلی به زمینه‌های سیاسی صدور حکم تکفیر از سوی دیوبندیه بپردازد، هنوز صورت نگرفته است. برخی پژوهش‌ها نشان داده‌اند که جریان‌های افراطی در جهان اسلام غالباً محصول بحران‌های سیاسی و ناکارآمدی دولت‌ها در مدیریت تنوع مذهبی هستند (کلان فریبایی و شیرودی، ۱۳۹۶)؛ از این رو پژوهش پیش رو با تمرکز بر پیوند بین فضا‌های سیاسی - تاریخی و صدور گفتمان تکفیر، تلاشی نو برای پر کردن این خلأ علمی محسوب می‌شود.

نظر به جایگاه بنیادین مفاهیمی چون «تکفیر»، «تکفیر سیاسی»، «شیعه» و «دیوبندیه» در ساختار مفهومی این پژوهش، تبیین این اصطلاحات شرط لازم برای ورود به مباحث این پژوهش است. بر این اساس در گام نخست، مفهوم «تکفیر» و در ادامه، دو مؤلفه «شیعه» و «دیوبندیه» بررسی خواهند شد.

۱. ادبیات مفهومی پژوهش

در این بخش، مفاهیم اولیه‌ای که می‌تواند به شناخت، تحلیل و تبیین بهتر مسئله این پژوهش کمک کند، ارائه خواهد شد.

۱-۱. تکفیر

واژه «تکفیر» مشتق از ریشه «کفر» است. «کفر» به معنای پنهان کردن چیزی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۱۴). این کلمه به معنای فروتنی و تعظیم با دست بر سینه نهادن، تاج‌گذاری، پوشاندن گناهان از سوی خداوند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۱۴۶) و نیز نسبت دادن کفر به شخص یا اندیشه‌ای خاص نیز به کار رفته است (زمخشری، ۱۴۱۹ق، ص ۱۴۰؛ سعدی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۲۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۱۴۷). در پژوهش پیش رو معنای اخیر مقصود است.

تکفیر در علم کلام به معنای محو گناهان پیشین به وسیله اعمال نیک متأخر یا توبه است که معمولاً به خداوند نسبت داده می‌شود (سمیح، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۳۵۱). در فقه، این واژه در سه کاربرد اصلی دیده می‌شود: نخست، گذاشتن یک دست بر روی دیگری در نماز، که نزد اهل سنت رایج است (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۶۰۱)؛ دوم، اشاره به کفارهایی برای تخلفات شرعی (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۶۰۱)؛ سوم، که مقصود این پژوهش است، نسبت دادن کفر به فردی از اهل قبله، یعنی متهم کردن مسلمانی به خروج از اسلام است (عبدالمعزم، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۴۸۷).

۱-۲. تکفیر سیاسی

سیاست را می‌توان مجموعه‌ای از اقدامات هدفمند برای اداره جامعه و کسب یا حفظ قدرت دانست (نوروزی و محب‌الطاهر، ۱۳۹۹، ص ۲۴). در این چهارچوب، تکفیر سیاسی به شرایطی اشاره دارد که در آن، تکفیر نه بر اساس معیارهای دینی، بلکه با انگیزه‌های قدرت‌طلبانه صورت می‌گیرد. در چنین مواردی، اتهام کفر برای تضعیف

مشروعیت رقبای سیاسی به کار می‌رود. بازیگران سیاسی با بهره‌گیری از این ابزار می‌کوشند پایگاه اجتماعی مخالفان را تضعیف کنند و پیروان آنان را از پیروی بازدارند (خورمیزی، ۱۳۹۹، ص ۵۵).

۱-۳. شیعه

شیعه در لغت به معنای پیرو (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۷۰) و در اصطلاح به دسته‌ای از مسلمانان گفته می‌شود که معتقد به منصوص بودن و افضلیت امام علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام در کمالات انسانی هستند (اشعری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۷؛ نوبختی، بی‌تا، ص ۱۷). نخستین کاربرد واژه «شیعه» در سیاق توصیف پیروان امام علی علیه السلام، از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله صورت گرفته است. بر اساس روایتی در تفسیر آیه هفتم سوره بینه، پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «هم أنت وشيعتك يا علی» (حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۴۶۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۳۷۹)؛ بدین معنا که تو و پیروانت مصداق تام مؤمنان عامل به صالحات و برترین بندگان خدای متعال هستی.

۱-۴. دیوبندیه

دیوبندیه منسوب به مدرسه «دارالعلوم دیوبند» (ابواسامه، ۱۴۱۵ق، ص ۹) است. این مدرسه با اثرپذیری از افکار شیخ احمد سرهندی و شاه‌ولی‌الله دهلوی، توسط شیخ محمد قاسم نانوتوی (۱۸۷۹م) و با همکاری رشید احمد گنگوهی (۱۹۰۵م) در ۱۵ محرم ۱۲۸۳ق در منطقه دیوبند، در جریان مبارزه‌های ضداستعماری مردم شبه‌قاره هند با سلطه انگلیس (دارالافتاء دارالعلوم دیوبند، فتاوی ۶۹۵)، در نیمه دوم قرن نوزدهم به وجود آمد (تهانوی، بی‌تا، ص ۱۵۰؛ محمد طیب، بی‌تا، ص ۱۴). در بیان قاری طیب، از چهره‌های شاخص دیوبندیه، دیوبندی کسی است که اندیشه‌های خود را از بزرگان این مکتب، از جمله «شیخ احمد سرهندی»، «شاه‌ولی دهلوی»، «محمد قاسم نانوتوی»، «رشید احمد گنگوهی» و «محمد یعقوب نانوتوی» گرفته باشد. فارغ از اینکه این فرد در کدام مدرسه دیوبندی تحصیل کرده باشد یا در چه حوزه‌ای فعالیت کند، اگر به این اندیشه‌ها پایبند باشد، دیوبندی محسوب می‌شود (محمد طیب، ۱۴۳۰ق، ص ۶۹-۷۳).

مکتب دیوبندیه، به‌رغم اشتراکات بنیادین، حاوی تنوع قابل توجهی در دیدگاه‌ها و رویکردهای فکری در میان عالمان خود است. طیف نخست، جریان بنیان‌گذار و سنت‌گرای دیوبند است که شخصیت‌هایی چون محمد قاسم نانوتوی، رشید احمد گنگوهی و محمود حسن دیوبندی در رأس آن قرار دارند. دغدغه اصلی این طیف، صیانت از سنت اسلامی در برابر بدعت‌ها و تهدیدات استعمار بود و بر بازتولید فقه حنفی و علوم حدیث تمرکز داشتند (ابواسامه، ۱۴۱۵ق، ص ۲۱). طیف دوم، جریان‌های میانه‌رو و وحدت‌گرا را دربرمی‌گیرد که در عین پایبندی به اصول دیوبندی، به لزوم وحدت اسلامی و تمرکز بر مشترکات تأکید دارند. بارزترین نمود این رویکرد، در «جمعیت علمای هند» و پس از آن، «جمعیت علمای اسلام» در شاخه فضل‌الرحمن متبلور است که به گفت‌وگو

با شیعیان اهتمام داشته و بر اشتراکات دینی نیز تکیه دارند (احمد ندیم، بی‌تا، ص ۱۱۳). طیف سوم، جریان‌های رادیکال و تکفیری را شامل می‌شود که با نگرشی خصمانه به شیعه می‌نگرند (سرفرازخان، بی‌تا، ص ۲۳). این دسته شیعه را رقیب سیاسی خود دانسته و از همین‌رو به شیعه نسبت کفر داده‌اند. اغلب منابع و ادله‌ای که در این پژوهش مورد نقد قرار می‌گیرند - از جمله آثار محمد منظور نعمانی (بی‌تا)، عبدالشکور فاروقی لکهنوی (۱۹۸۵م، ص ۲۲۴)، ضیاء الرحمن فاروقی (بی‌تا، ص ۱۸۶)، سرفرازخان صفدر و فتاوی منتشرشده در سایت دارالافتاء دارالعلوم دیوبند (دارالافتاء دارالعلوم دیوبند، فتاوی ۱۵۷۵/۱۵) - از همین طیف هستند.

۲. پرهیز از تکفیر در آثار کلاسیک دیوبندیه

برای درک صحیح چرخش سیاسی در فتاوی تکفیری، ابتدا باید موضع اصولی و کلامی مکتب دیوبند را شناخت. دیوبندیه که از نظر کلامی ماتریدی و از نظر فقهی حنفی‌مذهب هستند (رفیعی، ۱۴۰۰، ص ۲۶۱)، در مبانی اولیه خود بر اصل «احتیاط در تکفیر» تأکید ویژه‌ای دارند (کشمیری، ۱۴۲۴ق، ص ۱۹). بنیان‌گذاران و بزرگان این مکتب، همسو با سنت فقهی حنفی، تکفیر اهل قبله را جایز نمی‌دانند، مگر آنکه انکار ضروریات دین به‌صورت قطعی ثابت شود. ابن‌نجیم از فقه‌های حنفی آورده است: «ثَبَّتَ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ وَالشَّافِعِيِّ مِنْ عَدَمِ تَكْفِيرِ أَهْلِ الْقِبْلَةِ» (ابن‌نجیم، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۷۱)؛ عدم تکفیر اهل قبله، از ابوحنیفه و شافعی نقل و ثابت شده است. خلیل احمد سهارنپوری، از استوانه‌های علمی دیوبند، در کتاب *المهتد علی المقتد*، که به‌عنوان عقیده‌نامه رسمی دیوبندیه شناخته می‌شود، تصریح می‌کند: «ما هیچ یک از اهل قبله را تکفیر نمی‌کنیم؛ مادامی که ضروریات دین را انکار نکرده باشند» (سهارنپوری، ۱۳۴۶ق، ص ۵۸). او تأکید می‌کند که حتی اگر فردی بدعت‌گذار باشد، تا زمانی که بدعت او به حد کفر نرسد و توجیهی برای آن وجود داشته باشد، حکم به کفر او داده نمی‌شود.

رشید احمد گنگوهی، دیگر بنیان‌گذار دارالعلوم دیوبند نیز در فتاوی خود بر این نکته تأکید کرده است که شیعیان مادامی که شهادتین را بر زبان جاری می‌کنند و منکر ضروریات قطعی دین نیستند، مسلمان محسوب می‌شوند؛ از همین باب، وی ازدواج مرد سنی با زن شیعه را جایز می‌داند (گنگوهی، بی‌تا، ص ۱۹۸). همچنین در فتاوی دارالعلوم دیوبند آمده است که صرف داشتن عقایدی چون تفضیل علی علیه السلام بر سایر خلفا موجب کفر نمی‌شود و این مسائل در زمره اختلافات کلامی درون دینی است (دارالافتاء دارالعلوم دیوبند، فتاوی ۶۷۵). حسین احمد مدنی، از رهبران سیاسی و معنوی دیوبند و رهبر جمعیت علمای هند نیز با اتخاذ رویکردی وحدت‌گرایانه، بر لزوم همزیستی مسالمت‌آمیز تأکید داشت و اختلافات را مانع از اخوت اسلامی نمی‌دانست؛ از این‌رو به نقد آثار محمدبن عبدالوهاب پرداخته است (مدنی، ۲۰۰۴م، ص ۴۲-۶۶). بنابراین بر اساس متون کلاسیک و اصلی دیوبند، تکفیر شیعه جایگاه محکمی ندارد. پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه اندیشه سیاسی اسلام نیز مؤید آن است که

جریان‌های اصیل اهل سنت همواره میان نقد علمی و تکفیر عملی تفاوت قائل بوده‌اند و تکفیر را خط قرمز تعاملات مذهبی می‌دانستند (آقاصالحی و همکاران، ۱۴۰۰، ص ۲۰۸-۲۱۶). با این حال پرسش اینجاست که چرا در آثار متأخرین و برخی گروه‌های منشعب از دیوبند، مانند سپاه صحابه، این اصل زیر پا گذاشته شده است؟ پاسخ را باید در «زمینه‌های سیاسی» جست‌وجو کرد که در ادامه بررسی می‌شود.

۳. زمینه‌های سیاسی تکفیر

در این بخش به بررسی عوامل سیاسی تکفیر شیعه در آثار دیوبندیه پرداخته می‌شود.

۳-۱. قدرت‌یابی شیعه با ظهور صفویه

ظهور دولت صفویه در ایران و رسمیت یافتن مذهب تشیع امامی، نقطه عطفی در تاریخ تحولات سیاسی - مذهبی منطقه بود که بازتاب آن در گفتمان متأخر دیوبندیه با شدت و خصومت خاصی همراه شده است. در قرائت سیاسی برخی از نویسندگان دیوبندی، تأسیس حکومت صفوی صرفاً یک تحول سیاسی نبوده، بلکه انحرافی اساسی از سنت اسلامی انگاشته شده که هویت اهل سنت را تهدید کرده است. برای نمونه، ضیاء الرحمن فاروقی، از رهبران سپاه صحابه، با ادبیاتی صریح می‌نویسد: «بهم شیعه کو کل بهی کافر که‌تے تھے، آج بهی کافر کہ‌تے ہیں.» (فاروقی، بی تا الف، ص ۲)؛ ما شیعه را دیروز کافر می‌دانستیم و امروز هم کافر می‌دانیم. وی شکل‌گیری تشیع صفوی را «کاری‌ترین زخم» (فاروقی، بی تا الف، ص ۲) بر پیکره اهل سنت می‌خواند و آن را از حیث عمق فاجعه، حتی فراتر از سقوط بغداد به دست ابن علقمی ارزیابی می‌کند. در این چهارچوب، تغییر مذهب رسمی ایران به مثابه خروجی سازمان‌یافته از اسلام و مصداقی از کفر سیاسی پنداشته شده است.

ادبیات دیوبندیه در واکاوی دولت صفوی، آن را منبعی برای بدعت‌گذاری، ترویج شعائر مغایر با سنت سنی و بازتعریف شعائر دینی معرفی می‌کند (دارالعلوم دیوبند، مقاله ۱۹۲۲). اتهاماتی چون سب صحابه، قتل عام اهل سنت و تغییر شعائر دینی، دستمایه‌ای برای تکفیر سیاسی شیعیان شده است (میانوالوی، بی تا، ص ۴). در این روایت، شاه اسماعیل به عنوان نماد خشونت مذهبی و نادرشاه افشار به مثابه ادامه‌دهنده این سیاست در چهارچوب لعن اجباری خلفا تصویر شده‌اند (میانوالوی، بی تا، ص ۴). در مقدمه برخی آثار همچون نوشته‌های میانوالوی، «تشیع» مذهبی باطنی و ساختگی معرفی می‌شود که ریشه در افسانه عبدالله بن سبا دارد و با ابزار تقيه، به گسترش نفوذ خود ادامه داده است (میانوالوی، بی تا، ص ۶). این در حالی است که اولاً برداشت این طیف از حکومت صفویه صحیح نیست و ثانیاً چنین عواملی نمی‌تواند سبب تکفیر شود (ر.ک: جلالی و همکاران، ۱۳۹۸، ص ۳۹؛ Kohlberg, 1998, p.1:3۹؛ جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۳۸، به نقل از براون، ص ۸۱-۸۲).

از دیگر نمودهای برجسته سیاسی سازی اختلاف مذهبی، مواجهات صفویه با دولت ازبک بود. صدور فتوای

تکفیر شیعیان از سوی علمای ماوراءالنهر برای مشروع‌سازی تهاجم عبدالله‌خان ازبک به خراسان و در برابر، پاسخ مستدل علمای شیعه مشهد به رهبری مولانا محمد رستم‌داری نشان می‌دهد که بستر این نزاع‌ها بیش از آنکه ریشه در تضادهای الهیاتی داشته باشد، متکی بر رقابت‌های قدرت‌محور بوده است. شاملو در *قصص الخاقانی* گزارش می‌دهد که در تهاجم عبدالله‌خان ازبک به خراسان و کشاکش او با صفویه بر سر سیادت سیاسی و ارضی خراسان، عبدالله‌خان از علما مجوز خواست و جمعی از علمای ماوراءالنهر با صدور فتوایی شدیدالحن، ضمن «کافر» و «رافضی» خواندن شیعیان مشهد، ریختن خون آنان را مباح شمردند (شاملو، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۵). در بخشی از این فتوا که با ادبیاتی ستیزه‌جویانه نگاشته شده، آمده است که شیعه اثناعشری زمانی که به مذمت سلف، سب خلفا و اهل سنت بپردازد و روش اهل سنت را نپذیرد و امنیت آنها را سلب کند، «بغاة» و «مشرک» شمرده می‌شود و «قتل آنها واجب و لازم است» و هر کس در جنگ با آنان کشته شود، شهید خواهد بود؛ همچنین مال و عیال ایشان بر غازیان (لشکر ازبک) حلال است. این فتوا که خراسان را دارالحرب معرفی می‌کرد، مجوزی شرعی برای قتل عام و غارت اموال مردم مشهد توسط سپاهیان ازبک شد (جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۳۸، به نقل از براون، ص ۸۱-۸۲). در پاسخ به این فتوا، محمد رستم‌داری از علمای مشهد نامه‌ای مستدل و عقلانی با بهره‌گیری از منابع اهل سنت و آیات قرآن نگاشت و با استناد به منابع اهل سنت (سرهندی، بی‌تا، ص ۱۴۰)، بر اسلام و ایمان شیعیان استدلال کرد؛ اما رویکرد سیاسی و تکفیری علمای ماوراءالنهر مانع از پذیرش این استدلال‌ها شد (شاملو، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۵). شیخ احمد سرهندی نیز در مقدمه رساله رد روافض تصریح می‌کند که پس از ملاحظه نامه‌ای منسوب به شیعیان در پاسخ به تکفیر صادرشده از سوی برخی علمای ماوراءالنهر و با توجه به رواج و ترویج استدلال‌های آن نامه، از جمله اتهام تکفیر صحابه در میان طلاب و در مجالس وابسته به سلاطین، خود را از سر «حمیت اسلامی» و به تعبیر وی، «رگ و ریشه فاروقی» ملزم دیده است که به نقد بپردازد که رساله رد روافض را نگاشت (سرهندی، بی‌تا، ص ۱).

۳-۲. اتهام خیانت سیاسی در سقوط بغداد

یکی از علل زمینه‌ساز تکفیر در آثار دیوبندیه، مشارکت ادعایی خواجه‌نصیرالدین طوسی و ابن‌علقمی در سقوط خلافت عباسی به دست هلاکوخان مغول است (سرفرازخان، بی‌تا، ص ۲۲؛ مفتیان لشکر جهنگوی، ۲۰۰۸، ص ۱۱؛ میانوالوی، بی‌تا، ص ۱۴). نویسنده کتاب *شیعه واجب القتل کیون* آورده است: «دشمنی ابن‌علقمی و طوسی و امثال آنها و توطئه‌هایشان علیه مسلمانان، اکنون بر همگان آشکار شده است» (میانوالوی، بی‌تا، ص ۱۱) در این قرائت، خواجه‌نصیرالدین طوسی، نه یک دانشمند، بلکه مشاور هلاکوخان و عامل سقوط نماد خلافت اسلامی بغداد معرفی می‌شود تا از این طریق، شیعه به عنوان دشمن اسلام تصویرسازی شود (میانوالوی، بی‌تا،